



روزانه ها ...

خانه قلم ها پیوندها



آراد (م.) ایل بیگی گاه روزانه های دیروز ... و امروز

آوردن این مطالب، نه به معنای تأییدست و نه به تبلیغ؛ تنها برای خواندنست و ...

519

ح. روشن: ادبیات شفاهی مردم آذربایجان



# ادبیات شفاهی مردم آذربایجان

ترجمه و اقتباس: ح. روشن



آشارات دنیا

ادبیات شفاهی مردم آذربایجان

ترجمه و اقتباس: ح. روشن

چاپ مروی

انتشارات دنیا، خیابان انقلاب شماره ۱۴۸۶

### ۱- نغمه‌ها و سرودهای ویژه مراسم

خاستگاه و منشأ: تعیین تاریخ دقیق پیدایش هنر مردم کارآسان نیست و این یکی از مشکلات فولکلورشناسی در همه دنیا است. لیکن تعیین تاریخ تخمینی گروهی از آنها تا حدی امکان پذیر است. باکوشش‌هایی که به عمل آمده تا حدودی نغمه‌ها و ترانه‌های مربوط به دورانهای گوناگون زندگی انسان مشخص شده است و آثار مربوط به زندگی ابتدائی و همچنین آثار مربوط به اعصار بردگی و قرون وسطایی و آثاری که با تمدن امروزی بشر ارتباط دارند مشخص شده است. بدون شك هنر یکی از قدیمترین همراهان انسان می‌باشد. نخستین شعرها بر اساس تفکرات انسان درباره طبیعت و ماده به وجود آمده است و اساطیر عبارت است از به کار گرفتن ناخودآگاه تخیل و ادراک انسان درباره جامعه و طبیعت. یسه عبارت دیگر: از زمانهای بسیار قدیم، تفکر درباره زندگی اجتماعی و توجیه شاعرانه آن یکی از فعالیتهای انسانهای ابتدائی بوده است. تخیسل یکی از مهمترین عوامل کمک کننده برای ترقی انسان بوده و روی نسلهای انسانی تأثیر قدرتمندی داشته است.

این نکته نیز آشکار است که آفرینشهای شاعرانه مردم، بازندگی و طرز محیشت و تولید آنها رابطه بسیار نزدیکی داشته است. احتمالاً هنر شعری در جوامع اولیه اندکی دیرتر از هنر تصویری به وجود آمده است و پیدایش زبان یکی از عوامل ایجاد کننده این هنر کلامی یعنی هنر شعر در بین مردم بوده است. اگر انسان ابتدائی در روی این یا آن وسیله خانگی و کشت و کار جنگ، کار میکرده است و یا درباره قهرمانان نپهای اجداد خود صحبت می‌نموده، نه برای ایجاد یک اثر هنری، بلکه صرفاً به علت احتیاج داشتن به آن شیئی و یا ضروری بودن آن کار.

- ۷ -

فولکلوریک را در خود جمع کرده است. در بین مردم آذربایجان و به ویژه در بین دهقانان رواج کاملی دارد.

قارا کلیم ناز ائیلر	گاونر من ناز می‌کند
قویروق بولا رتوز ائیلر	دم می‌چسباند و گرد و خاک می‌کند
آی قارالطیق گنججه ده	در شبهایی که ما پنهان است
کوتانی پرواز ائیلر	خیش را به رقص درمی‌آورد

قارا کلیم گونده من	ای گاونر سیاه من
کولگه ده سن گونده من	تو هر روز رسایه ای و من در آفتاب
سن یات قایا د بیبنده	تو زیر سایه صخره بخواب
قوی قارالیم گونده من	بگذر من در آفتاب سیاه بشوم

کوتانین خوده کلری	گاونر به خیش بسته شده است
پاتلاییب دود اقلاری	ولپهاش چاک چاک شده
قار قاپین کوتان سینسین	دعا کنید که خیش بشکند
دینجلمسین خوده کلری	و گاونر استراحت بکند

یکی دیگر از قدیمترین نمونه‌های ادبیات شفاهی، نغمه‌ها و سرودهای مخصوص مراسم زندگی روزانه می‌باشد. این نغمه‌ها در مراسمی که مردم قدیم آذربایجان به مناسبتهایی تشکیل می‌دادند، خوانده و اجرا می‌شده است.

پاورقی از صفحه قبل:

۱- سرودهای ویژه حیوانات اهلی نظیر گاو و گاو میش که به هنگام کار کردن با آنها، یعنی به هنگام کشت و کار و خرمن کوبی خوانده می‌شود.

انجام می‌داده است، به همین علت برای زیباتر کردن این یا آن چیزها برای بیان چیزهایی که برای او جالب بوده، از بیان زنده و مؤثر خود استفاده کرده است. بنابراین می‌توان گفت که آفرینندگان اولیه هنرهای زیبا، آهنگران و بافندگان و سنگتراشان و بنایان و خیاطان و کنده کاران روی استخوان و رنگرزان و بطور کلی صنعتگران بوده‌اند.

جنبه همگانی بودن فولکلور به ویژه در شعر به چشم می‌خورد. این البته بدان معنی نیست که شعر بوسیله اجتماع مردم و دفعتاً ساخته می‌شود و افراد هیچ نقشی در آفرینش آن ندارند. در روزگاران قدیم نیز در اجتماعات انسانی دارندگان هر نوع پیشه و هنر وجود داشته‌اند و کار هنرمندان و بویژه شاعران نیز این بود که همه آرزوها و آمال و مقاصد ایل و قبیله و طایفه خود را در یک نقطه متمرکز کرده و به آن جامعه هنری بیوشانند و برای مردم عرضه بکنند.

یکی از قدیمترین نمونه‌های ادبیات فولکلوریک، سرودها و ترانه‌ها<sup>ی</sup> مربوط به کار بوده که در جریان کار روزانه خوانده و اجرا می‌شده است. هدف این سرودها و ترانه‌ها، سبک کردن و آهنگین کردن فعالیتها<sup>ی</sup> مربوط به کار بوده است.

این سرودها و نغمه‌ها نخست بسیار ساده و سیط بوده است. گاهی فقط یک کلمه چندین بار تکرار و با آهنگ خاصی که نشاط آور نیز بوده است، همراهی می‌شده است، و زحمت ناشی از کار را سبکتر نموده و انسانهای اولیه را به سرشوق و ذوق می‌آورد است.

در این نغمه‌ها کار و وسایل کار تعریف و توصیف شده و گاهگاهی جنبه تقدس نیز به آنها داده شده است. لذا این نغمه‌ها برای انسانها<sup>ی</sup> قدیمی به منزله پاران و یاوران در کار طاقت فرسای آنان بوده است. هنوز هم "هووالار"<sup>(۱)</sup> - HOVALAR - که بسیاری از ویژگیهای ادبیات

مردم قدیم آذربایجان به پیروی از عقاید و سنن خویش، مراسمی ترتیب داده و در آن مراسم به همراه رقصها و صحنه آرائیهای دیگسر، سرودها و نغمه‌هایی نیز می‌خوانده‌اند.

مردم آذربایجان در زمانهای قدیم، اشیاء گوناگون، عناصر طبیعی و حتی حیوانات را نیز ستایش میکردند.

در بین طوایف مختلف، گاو و گاوینر و میش و مار مقدس شمرده می‌شده است. بحلاوه درخت نارون و یاسمن نیز دارای اهمیت بوده است. زمین و آسمان و آب و آتش نیز مقدس به شمار می‌آمده‌اند.

حال ببینیم این مراسم برای چه و به چه علت تشکیل می‌شده است؟ روشن است که انسان اولیه در مقابل نیروهای طبیعت ناتوان بوده و بسبب اسرار آن آشنایی نداشته است. طبیعت و حوادث آن پسراری آنها، مانند رازی ناگشوده، جلوه می‌کرده است. انسان اولیه برای گشودن راز این مجزها و حاکم شدن به نیروهای طبیعی می‌کوشید و وسایل گوناگون دست می‌یازید. یکی از این وسایل افسونگری و سحر و جادو بود که با مراسم خاصی انجام می‌گرفت.

مراسم موجود بین مردم آذربایجان را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف - مراسم مربوط به فصول چهارگانه

ب - مراسم مربوط به زندگی روزمره

الف - مراسم مربوط به فصول چهارگانه: مراسم مربوط به فصول یا اعتقادات مردم قدیم درباره طبیعت و همچنین رابطه آنها با کاسر، بیوند دارد. کشاورزی و دامداری و دیگر فعالیت‌های مربوط به زندگی، هر کدام مراسم خاص خود را داشته‌است و دارد.

در بین مراسم مربوط به فصول چهارگانه، مهمتر از همه مراسم

- ۱۰ -

مربوط به سال نو است. این مراسم به مناسبت پایان یافتن زمستان و نزدیک شدن بهار، شروع می‌شود. عید نوروز به انسان شادی می‌دهد و یکی از عزیزترین اعیاد سالانه است، چرا که زمستان سرد است. یخچیدن است و بیجان است. زمستان دست‌وپای انسان‌ها را می‌بندد و آنها را وادار می‌کند که خانه نشین بشوند. در زمستان مثل اینکه زندگی نیست. همه چیز بیجان و بی‌رق است. گویی سرتاسر طبیعت و همه جانداران و نباتات در خواب عمیقی فرو رفته‌اند. در عوض بهار زیباست. بهار خود زندگی است. جاندار است. بهار نه فقط به انسان، بلکه به همه دنیا و سرتاسر هستی، جان می‌دهد. همه را زنده می‌کند. بهار نزدیک می‌شود. طبیعت جان می‌گیرد. آفتاب درآمده و انسان را گرم می‌کند. خواه نا خواه آنها به هوس می‌افتند. شاد می‌شوند و به جوش می‌آیند. خودشان را خوشبخت حس می‌کنند. و به همین علت است که عید نوروز اینهمه در بین مردمان اهمیت یافته است.

عید سال نو در بین همه ملل عالم رواج دارد. هر ملت متناسب با خصوصیات ملی خود این عید را با مراسم خاصی برگزار می‌کند. مردم آذربایجان نیز بمناسبت عید سال نو مراسمی برپا می‌کنند و در این مراسم سرودها و نغمه‌های خاصی می‌خوانند.

در آستانه سال نو مردم دانه سبز می‌کنند. تخم مرغ رنگ می‌زنند، غذاهای لذیذ می‌پزند. هفت سین می‌چینند. صبح وقتی که از خانه خارج می‌شوند، دست خالی بر نمی‌گردند.

جالب توجه است که مردم برای وارد شدن به سال نو خود را نیز تازه می‌کنند. در خانه همه چیز تمیز می‌شود. دیوارهای آن سفید می‌گردد. لباسها شسته می‌شود. لحاف و تشک باد داده می‌شود. لیکن همه اینها فقط پاکیزگی ظاهری است. انسان می‌خواهد باطن خود را نیز

- ۱۱ -

پاکیزه بکند.

نوروز می‌آید، بهار می‌آید	نوروز گلیر یاز گلیر
نغمه می‌آید ساز می‌آید	نغمه گلیر ساز گلیر
درباغچه مان گل باشد	باغچالاردا گول اولسون
گل باشد، بلبل باشد	گول اولسون، بولبول اولسون
در خانه‌ها و یا در میدانچه‌ها پوشال جمع کرده و جمعیت دور آن را گرفته و آتش روشن می‌کنند. یک يك از روی آن می‌پزند و می‌گویند:	
بیربیرچهارشنبه	آتیل باتیل چرشنبه
پختم باز شوچهارشنبه	پختیم آچیل چرشنبه

سرودها و نغمه‌های مربوط به سال نو و چهارشنبه سوری بسیار متنوع بوده که فقط اندکی از آنها بدست ما رسیده است. لیکن همیسن مقدار ناچیز نیز، لطافت و ظرافت آن را به حد کافی نشان می‌دهد. در سال نو مراسم خاص دعوت از خورشید نیز انجام می‌گیرد. زیرا که خورشید مظهر بهار است. خورشید زمین را گرم می‌کند و به طبیعت جان می‌بخشد.

آفتاب درآ، آفتاب درآ	گون چیخ، گون چیخ
اسب را سوار شو از غار درآ	کوهلدن آتین مین چیخ

و سین:

آفتاب درآ آمد آفتاب درآ آمد	رنگین کمان در آسمان پیدا شد
در این نغمه‌ها مردم لوحه بسیار زیبایی خلق می‌کنند. طبیعت یعنی باد و باران و ابرو آفتاب را جان می‌دهند و آنها را با خصوصیات انسانی مورد خطاب قرار می‌دهند. البته خورشید را بیشتر از همه دوست دارند و آن را بالاتر از همه می‌شمارند.	

آفتاب درآ آمد به رنگ سرخ	چیخدی گونش قیرمیزی
--------------------------	--------------------

- ۱۲ -

جان گل من، جان جان	جان گولوم، جان، جان
دختران و پسران را در هم جمع کرد توپلادی اوغلان، قیزی	
جان گل من، جان، جان	جان گولوم، جان، جان
هرکدام از ما یک خورشید هستیم	هربیریمیز بیر گونش
جان گل من، جان، جان	جان گولوم، جان، جان
همه مان ستارمیک باغچه هستیم	بیرباغچانین اولدوزی
جان گل من، جان، جان	جان گولوم، جان، جان

در گذشته وقتی که خشکسالی و یا برعکس بارندگی زیاد می‌شد، مردم به تدابیر معنوی خاصی دست می‌زدند. در هر دو حال، ریش سفیدان هر محل، حیوانات و دانه‌های گوناگون جمع کرده، در یکی از خانه‌ها آن‌ها را پخته و بین مردم تقسیم می‌کردند و یا اینکه در جای معینی که آن را مقدس می‌شمردند، جمع می‌شدند و غذای نذری را می‌خوردند. علاوه بر این، در بین مردم آذربایجان، مراسم دیگری نیز برای دعوت از خورشید و یا باران وجود داشته است. یکی از این مراسم، مراسم خاص "خیدیر" و دیگری مراسم خاص "گودو - گودو"، بود. این دو تا نیز با اعتقادات و جهان بینی‌های اولیه درباره طبیعت و حوادث آن ارتباط داشت.

نغمه‌های مربوط به "خیدیر نی" و یا خیدیر الیاس در موقع خواستن باران و سبزی خوانده می‌شدند. خشکسالی از زمانهای بسیار قدیم، انسان را رنج می‌داده است و مزارع و کشتزارهای آنها را می‌سوزانده است. برای جلوگیری از خشکسالی و پایان دادن به آن، خدا ی آب و سبزی مورد پرستش قرار گرفته است و سرودهایی به افتخار آن خوانده می‌شده است.

خیدیر الیاس، خیدیر الیاس	خیدیر الیاس، خیدیر الیاس
--------------------------	--------------------------

مراسمی نیز دربارهٔ مشاغل و حرف انیمان اولیه وجود داشت و در بین این‌ها مراسم مربوط به دامداری جای برجسته‌ای اشغال می‌کرد. سرود - های خاص این مراسم نیز به نوبه جالب و رنگارنگ بود. این سرودها بنام "سایا" ها مشهور است. "سایا" ها را "سایاچی" ها می‌خوانند. "سایاچی" به معنای کسی است که با خود نعمت و فراوانی می‌آورد. این شخص دوره گرد "عاشق" نیست. در پیش هم نیست. بلکه هفتزد دور ه گردی می‌باشد که در اواخر پاییز، خانه به خانه می‌گردد. و با سرودهای خود دربارهٔ حیوانات اهلی و خانگی دعای خیر می‌کند و در عوض روغن و پنیر و گندم و آرد و برنج از مردم می‌گیرد. در سرودهای "سایاچی" ها نسبت به حیوانات اظهار محبت شده و خصوصیات هر یک از آنها نشان داده می‌شود و آرزوی محصول زیاد و فراوانی به عمل می‌آید.

"سایا" ها از نظریه فرم و از نظر مفهوم، رنگارنگ و متنوع بوده، دارای اصالت و سادگی خاصی می‌باشند.

سلام و علیک "سای بیگ" سلام علیک سای بی لر  
یکی از یکی بهتر بیر بیریندن یقی بی لر  
"سایا" که آمد دیدید؟ "سایا" گلدی گورد ونوز؟  
سلام داد، جواب دادید؟ سلام ووردی آندینیز؟  
بره تر پیشانی بلند را آننی نیل کوچ قوزو  
به "سایا" دادید "سایا" چیا ووردینیز؟  
خانه تان باصفا باشد صفا اولسون یورد ونوز  
گرگها زوزه نکشدن اولاماسین قورد ونوز  
دشمنان تان گرسنه بمانند آج گکتسین آوانینیز  
جویانهایتان سیر برونند توخ گلکسین چویانینیز  
سرودهای "سایاچی" بسیار ساده و روان هستند. در آنها

- ۱۵ -

ابرهائی که در پهنه آسمان گویده گزمن بولوتلار  
می‌گردند یی گردند  
لحاف چویان هستند یورقانیدیر چویانین  
تیهائی که در کنار هم خوابیدماند یاستی یاستی تپه لر  
بالش چویان هستند یاستیغیدیر چویانین  
تخته سنگهای غول آسا یومرو یومرو قایالار  
مشتهای چویان هستند یومروغوردور چویانین  
چویدستی یی که در دست دارد الینده کی دبه تک  
گوز چویان است قالدخانیدیر چویانین  
سگ کیود رنگ که در کنارش یانیند اکی بوز کوهک  
می‌گردد یی گردند  
رفیق چویان است یولد اشیدیر چویانین  
جانور سیه دهن آقزی قارا جانانار  
دشمن چویان است دوشمانیدیر چویانین

از چهره‌های تپیک این چویانهای محبوب "قاراجا" چویان است که در داستانهای قدیمی از آن بسیار یاد شده است و سرودها و نغمه‌های زیادی دربارهٔ او ساخته شده‌اند.

ب - مراسم مربوط به زندگی روزمره: در مراسم روزمره، عادات و آداب، طرز زندگی و اعتقادات مردم به نمایش گذاشته می‌شود. در بین مردم آذربایجان مراسم عزاداری و دفن و تولد و عروسی و مانند آنها وجود دارد که به همراه سرودها و نغمه‌های خاصی اجرا می‌شود.

یکی از قدیمیترین مراسم مربوط به زندگی و زیست، "وصف الحال" می‌باشد. در وصف الحالها، اعتقادات و جهان بینی‌ها و عادات مسردم قدیم آذربایجان، تصویر می‌گردد. مردم برای پیش‌بینی آینده خود، در

- ۱۶ -

غنچه وا شد، بهار آمد  
بیتدی چیچکه، گلدی یاز  
خانم از جا بلند بشود  
خانوم آیفا دورسانا  
به صندوقخانه برود  
یوک دینه وارسانا  
بشقاب را پر بکند  
بشقابی دولت دورسانا  
و "خیدیر" راهه بیندازد.  
خیدیری بولا سالسانا

امروز نیز در بین مردم آذربایجان ضرب المثلی بدین مضمون وجود دارد: "انگار که خیدیر بزگشته است" و این را در وقت می‌گویند که کسی با دست و دل بازی خاصی، خرج بکند و با وفور نعمت باشد.

گاهگاهی نیز بارندگیها ادامه می‌یافت. این نیز برای محصول زیانهای چیران ناپذیری داشت. در چنین مواقعی مراسم "گودو-گودو" تشکیل می‌یافت. جوانهای ده، بعد از ظهر یک روز، عروسی را کسه سمبول خورشید بود، آراسته و در توی ده می‌گشتند. شادی می‌کردند. میزدند و می‌رقصیدند. خوردنی جمع می‌کردند، و سرودهای مربوط به "گودو" یعنی خدای باران را می‌خواندند.

"گودو" گود و" را دیدید؟ قود و قود و تو گورد ونس؟  
به گود و" سلام کردید قود ویا سلام و تورد ونس؟  
وقتی که گود و" از پنجاهم گذشت قود و بوردان کچه ند  
آفتاب پهلون گلی را دهنید؟ قود و بوزی گونو گورد ونس؟

برای گود و" سرشیرلا زماست قود ویا قایماق گرهک  
باید آن را در ظرفها بریزید قایلارا یایماق گرهک  
اگر "گود و" آفتاب نکند قود و گون چیخار ماسا  
باید چشمهایش را در آورد گوزلرین اویماق گرهک

- ۱۴ -

گوسفندها، بزها و بزها تعریف و توصیف می‌شوند و خصوصیات و منافع آنها و حتی شکل ظاهری شان با محبت زیاد تصویر می‌گردد.

خانه‌هایی دیدم با گوسفندان قویونلو اتولر گوردوم  
که به تاستانهای آراستمی ماند قورولموش یا یا بنزهر  
خانه‌هایی دیدم می‌گوسفندان قویونسوز اتولر گوردوم  
که به رودخانه‌های خشکیده می‌مانند قوروموش جایا بنزهر  
گوسفندی هست که اینوروی رود قویون وار کوره گزهر  
گوسفندی هست که آنور می‌رود قویون وار کوره گزهر  
می‌رود کوهسار از پهن می‌دهد گد هر داغلاری بزهر  
می‌آید خانه‌ها را زینت می‌دهد گلهر اتولری بزهر

جانم آن گوسفند سیاه جانیم، قویونون قاراسی  
پشم تو مانند پاره پولاد است قیخلیفی پولاد پاراسی  
در بهار روزه شیربید مات یاز گونو دله مه سی  
در ریانیز کود تو سود مند است یانیز داکوره مه سی  
در زمستان، قومهات قیش گونو قوخورماسی

در اشعار "سایاچی" ها عناصر نمایشی نیز به چشم می‌خورد. احتمالاً این شعرها از زبان حیوانات بازگو می‌شده‌اند. و با اصولاً به صورت نمایش به اجرا در می‌آمده‌اند. در این مورد خواننده نه یک نفر، بلکه چندین نفر می‌باشد و هر کدام از آنها از زبان یکی از حیوانات سخن می‌گویند و منافع و خصوصیات آنها را می‌شمارند.

شعرهای مربوط به چویانان نیز قسمتی از شعر "سایاچی" هارا تشکیل می‌دهد. در این شعرها از چویان تعریف شده دربارهٔ کار و زندگی و خیرخواهی او صحبت می‌شود.

- ۱۶ -

جمع می‌کردند و برای آنها مهمانی ترتیب می‌دادند . " آقی چی " نخست از قهرمانیهای مرده صحبت می‌کرد و او را تعریف می‌نمود . سپس وارد يك آهنگ حزن انگیزی شده و برای قهرمان " آقی " می‌خواند . مردم نیز هق هق گریه می‌کردند .

" آقی " ها در طی زمانهای طولانی، نه تنها برای قهرمانان ، بلکه برای همه مردگان خوانده می‌شد و به همین جهت در ادبیات فولکلور يك مردم آذربایجان " آقی " ها از نظر شماره زیاد و از نظر مفهوم و معنی رنگارنگ می‌باشند .

برگها روی درختان گریه می‌کنند	آقاجدا خزه‌ل آغلار
زیر آنها يك زیبارو گریه می‌کند	دیبینه ه گوزمل آغلار
مادری که چنین پسری زاومرده	بئله اوغول تولمن آنا
سرگردان می‌گردد و گریه می‌کند	سرگردان گزه‌ر آغلار

جان برادر ، جانم برادر	جان قارداش ، جانم قارداش
جانم می‌گیرد برادر	آغلایسر جانم قارداش
سرم را روی زانویت می‌گذارم	باش قویوم دیزین اوسته
تا جانم درآید برادر	قوی چیخسین جانم قارداش

مادرش می‌سوزد و می‌گرید	آناسی یانار آغلار
همشیشش می‌سوزد و می‌گرید	حریفی قانار آغلار
مادر می‌گوید که کبوتران	آنا دئیبر گویه‌رچین
روی تابوت تو می‌نشینند و می‌گریند	تابوتا قوتار آغلار

در باغچه بوته‌ها می‌گیرند	باقچادا تاغیم آغلار
---------------------------	---------------------

- ۱۹ -

سال جدید دست به این کار می‌زنند . وصف الحال را غالباً " زنان و بیویه " نعره‌سازان و دختران اجرا می‌کنند . زنان و دختران در محلی جمیع می‌شوند . يك بادیه آب در وسط می‌گذارند و از هر کس چیزی گرفته و در آن می‌اندازند . زنی که در سر بادیه تشسته است ، يك يك آن چیزها را در آورده و وصف الحال می‌گوید . و بدینسان يك نوع طالع بینی و تقال انجام می‌گیرد . البته هر کس که چیزی در بادیه می‌اندازد ، نتیجتاً نیز می‌کند و عمل شدن و عمل نشدن آن را از وصف الحال می‌فهمد . اینک چند نمونه از وصف الحالها :

گریه نکن ، گریه نکن	آغلما ناچار آغلما
در دست کلیدی هست گریه‌نکن	الینده هاجار آغلما
فلکی که درها را به روی تو بسته است	قاپینی باغلایان آلاسه
روزی باز می‌کند ، گریه نکن	بیبرگون آچار آغلما

در روی سگ تشسته بودم	اوتورموشدوم سگکی ده
دلم در آشوب بود	اوره‌گیم سگسکی ده
سه تاسیب سخ آمد	اوج فیزیل آلماکلادی
دريك تعلیکی نقره‌ای	بیبرگوموش نلیکی ده

مراسم دفن و عزاداری نیز یکی از مراسم مهم زندگی روزمره می‌باشد این مراسم پس از فوت هر کس ، در بالای سر او و یاد رخانه‌اش و یا به هنگام دفن در گوستان ، اجرا می‌شود . شعرهایی که در این مراسم خوانده می‌شود " آقی " ( مرثیه ) نام دارد . در این شعرها مرده را تعریف می‌کنند و نقایص و معایب او را به فراموشی می‌سپارند . در بین مسردم قدیم آذربایجان گریه کردن برای قهرمانان فوت شده ، یکی از آداب و عادات رسمی بود . روزی که قهرمان می‌مرد ، مردم را در يك جای محین

- ۱۸ -

ستگاری بوده است :

ای خواهر عروس ما بخانه شما آمد ما ایم	قودا گل میشیک بیز سیزه
بما حرمت بکنید	حرمت ائدینیز بیزه
امشب دختر مال شماست	بوگنجه قیز سیزیندیر
فردا شب در خانه ماست	صایاح آپارریق بیزه
رویه بالش سرخرنگ است	قهرمیزی یاسدیق اوزو
شما ما را از کی شناختید	سیز نه تانیردیز بیزی
فناغ البال تشسته بودیم	سووداسیز اوتورموشدوق
گرفتار عشق مان کردید	سوودایا سالدیز بیزی

من برای گرفتن حریر سرخ آمده‌ام	آل آلمانا گل میشه م
من برای گرفتن شال آمده‌ام	شال آلمانا گل میشم
من خواهر داماد هستم	اوغلانین باچی سیام
برای نامزد کردن آمده‌ام	آد اخلاماغا گل میشم

پس از رفت و آمد های زیاد بالاخره رضایت خانواده دختر جلب می‌شود و دختر را به خانه داماد می‌برند . این مرحله نیز سرود های خاص خود را دارد .

يك گوساله دادم	وئردیم بیردانا
يك قو گرفتیم	آلدیم بیرونا
ای مادر دختر	آی قیز آناسی
بسوز و بساز	قال یانا — یانا

کفگیر را درست بگذار خواهر عروس کفگیری دوز قوی قوه ا

- ۲۱ -

نگو که برگ و بار با هم می‌گیرند	باسما یاریاغیم آغلار
تا زنده ام خودم می‌گیرم	نه قدر ساغام آغلارام
وقتی که مردم ، خاکم می‌گیرند .	تولسم توریاغیم آغلار

یکی دیگر از مراسم بسیار پر دامنه مراسم مربوط به عروسی است . این مراسم از زمانهای بسیار قدیم پیدا شده و با شادی و شنگی و حورا رت ویژه‌ای اجرا می‌شود . مراسم مربوط به عروسی در آذربایجان معمولاً در فصل پاییز انجام می‌گیرد ، یعنی وقتی که مردم حاصل را برداشته‌اند و خیالشان به اصطلاح راحت شده است . مردم تا هر قدر که بتوانند این مراسم را با دید به و شادی برگزار می‌کنند و برای بهتر کردن آن به هر وسیله ای دست می‌زنند . مراسم از روز نشان زدن و نامزد کردن دختر شروع می‌شود . در پیش دختر نامزد شده و در خانه او ، بازی ها و صحنه پردازی های زیادی به راه می‌افتد . اجرا کنندگان این مراسم غالباً دختران می‌باشند . آنها حتی در نقش مردها نیز بازیهای انجام میدهند . بعد از آن در نقش مادر زن و پدر شوهر و قاضی و ملا و خواستگار و مانند آنها .

عروسی به طور کلی با خواندن سرودها و تصنیفها همراه است . این تصنیفهای زیبا و لغزنده و تغزلی و حتی طنز آلود ، در واقع زینت بخش مجالس عروسی می‌باشند و همیشه به همراه موسیقی و رقص اجرا می‌گردند . مراسم عروسی در چند مرحله و از جمله مرحله خواستگاری و نامزد کردن و نشان زدن و شب حنا بندان و شب زفاف و همچنین مرحله " پاینده تخت " و پایان این مراسم ، انجام می‌گیرد . هر مرحله‌ای نیز برای خودش سرودها و آوازهای خاصی دارد که خصوصیات همان مرحله را نشان می‌دهد . سرود های زیر احتمالاً " مربوط به مراحل نامزد کردن و خوا -

- ۲۰ -

آش را کناری بگذارد خراهر عروس  
 ماکه دختر را بردیم  
 روی دلتیخ بگذارد خراهر عروس  
 ماد ر عروس پس از اینکه کار از کار گذشت ، خود را از تک و تــــا  
 نینداخته و در جواب می گوید :

روی صندوق سجاج است  
 سجاج چهل تا نوک دارد  
 نامزد کردید و دختر را بردید  
 راستی که شما بی روی خانان را  
 دارید

عروس را نگاه کن عروس را  
 دستش را به کمرش می زند  
 به عروس چیزی نگویند  
 بلند می شود و به خانه خود می رود

گلینه باخ گلینه  
 الین قویار بلینینه  
 گلینه سوز دئیلمهز  
 چیخار گده هر ئوبونه

در حین آوردن عروس به خانه داماد نیز سرود هایی خوانده می شود .  
 خواهرم مادرم عروس خانم  
 پادستوبای بی عیب عروس خانم  
 برایت هفت تاپسری خواهم  
 یکدانه دختر عروس خانم

آنام باجوم قیز گلین  
 ال ایغنی دوز گلین  
 یشد دی اوغول ایستهرم  
 بیرجه ده نه قیز گلین

دامن تو چین چین است  
 عروس خانم  
 روی دوشم کبوتر است عروس خانم  
 در بین همه عروسها  
 از همه زیباتری عروس خانم

اتگی چین چین گلین  
 چینی گوید چین گلین  
 گلنلر آراسیندا  
 های دان گوچهک گلین

خواندن سرود های مربوط به ماد رشوهرو عروس ، از جالبترین مراسم  
 می باشد . شکی نیست که بین عروسان و مادرشوهران همیشه کشاکش بسوده  
 است . و این کشاکش از زبان ماد رشوهران چنین بیان شده است .

عروس می آید ، خان می آید  
 خانه خراب کن می آید  
 در دستش تیغی دارد  
 آنکه سرها را می تراشد ، می آید

گلین گلیر خان گلیر  
 ائولری بیخان گلیر  
 الینده اولگوج - تیبه  
 باشلاری قیرخان گلیر

حقی ماد رشوهرو وقتی که نوه خود را تعریف میکند " محبتی " را که  
 نسبت به عروس خود دارد ، پنهان نمی نماید :

سیرمن ، پیاز من  
 ای که از دختر بیگانه زاده ای  
 نصف تو بچه ما راست  
 نصف دیگر تارۀ جان من

ساریمساقیم ، سوغانیم  
 یاد قیز بندان دغانیم  
 یاریسی ایلان بالاسی  
 یاریسی جانیم یاراسی

وقتی که عروس و داماد و پدر و مادر آنها می رقصد ، باز هم  
 تصنیف های مناسب خوانده می شود . این تصنیف ها علاوه بر نشان  
 دادن ذوق شاعرانه و موسیقی بیور مردم آذربایجان ، عادات و معنویات  
 و اعتقادات آنها را نیز در خود حفظ می کند . این تصنیف ها امروزه  
 هم جدا از مراسم خاص عروسی نیز خوانده می شود .

سیب سفید سرخ شده  
 و از شاخه آویزان شده  
 گفتند جوان است و مراد اند  
 ولی ریشهایش آویخته است .

آغ آلمانا آلانیدی  
 بوداخذان ساللانیدی  
 جاوان د بیه وئردیلر  
 ساققالی چاللانیدی

۲- نمایشهای فولکلوریک

روی گوله بار سجاج است  
 سجاج چهل تا نوک دارد  
 اگر دختر بیلش نباشد  
 چه کسی میتواند به او زور بگوید

بوك اوستونده گوجو وار  
 گوجونون قیرخ اوجو وار  
 قیزین میلی اولماسا  
 اوتلانین نه گوجو وار

در عصر حاضر مراسم قدیمی به تدریج از اهمیت می افتد . لیکن  
 آموختن آنها برای شناختن عادات و آداب و معنویات و جهان بینی و  
 اعتقادات و طرز زندگی ، همچنین طرز تلقی مردم قدیم آذربایجان از  
 طبیعت و زندگی و حوادث آن بسیار ضروری است .

نمایشهای عامیانه مردم آذربایجان ، در ضمن اجرای بعضی از  
 مراسم به وجود آمده و توسعه و تکامل یافته است . در مراسمی که به  
 مناسبت تغییر فصول و یا جریانات زندگی روزمره مردم اجرا می شده است ،  
 ما به شکل ساده و اولیه این نمایشها برخورد می کنیم . این اشکال ساده  
 و ابتدائی تد رجا " تکامل پیدا کرده و دارای خصوصیات کامل دراما -  
 تیکی شده اند .

اصولا " و به طور کلی در همه انواع فولکلور آذربایجان ، عناصر  
 اولیه هنر نمایشی به چشم می خورد . مثلا " نقالان مشهور در شرح زندگی  
 قهرمانان ، صدای خود را متناسب با هدف و سن آنها تغییر داده و  
 زیر و بم خاصی به آن می دهند . در بازگویی قصه های کودکان نظیر " چین  
 چین خانوم " ، " خاله سوسکه و آقا موشه " ، " سنگولوم شونگولوم ، مونگولوم ، مادر -  
 انی که آنها را حکایت می کنند ، صدا و حرکات خود را متناسب با  
 ماجراهای قصه عوض می کنند و صحنه پردازی ها می نمایند .  
 در سرود هایی نیز که مردم برای بیان روابط خود با حوادث  
 طبیعی ساخته اند ، می توان باز هم به عنصر فوق الذکر برخورد کرد . در  
 این مورد مقاله و مباحثه دشت و کوهستان (بیللاق) بسیار جالب است :

دشت میگوید باغ و میوه مال من است آران د بیهر : باغچا منیم ، بار منیم  
 شب و روز باغبان به مع خدست میکند گنجی گوند و ز قوللوق ائد مریاغوانیم  
 سوسنها و سنبلها و گلها مال من است سوسن سونبول گولشنلر منده دی  
 بیللاق میگوید من منبع چشمه ها هستم بایلاق د بیهر : منم چشمه لر باشی  
 اشک دیده هام همیشه جاری است و آخار هئج قوروماز دیده من  
 خشک نمی شود باشی

تو اگر یک غزال وحشی بشوی سن ببرد ملی جبران اولوب  
 و به دشتها فرار بکنی دوزلره قاچمالی اولسان  
 من یک شکارچی ماهر بشوم من بیبرماهر اووچی اولوب  
 تو را بزیم چه کار می کنی؟ جیرانی وورسام نیله رسن؟  
 از نمایشهای قدیم آذربایجان می توان " شنی " را نام برد. خلاصه  
 این نمایش چنین است: " شنی " نمی خواهد کار بکند. پدرش او را سرزنش  
 می کند و اندرز می دهد که از تنبلی دست بردارد و به کار برود. " شنی "  
 برای اینکه در خانه بماند، صد ها بهانه می تراشد و این بهانه ها به سه  
 شدت مردم را می خنداند. پدر که خسته شده است، پسر را فحش میدهد  
 و کتک می زند. " شنی " در حال گریه کردن و سکندری خوردن، حرکات  
 بسیار زشتی انجام می دهد. مردم تعجب می کنند. و بازی تمام می شود.  
 نمایشهای مربوط به زمین و کار و زندگی غالباً " جنبه " جهانمندی  
 دارند. این نوع نمایش از احتیاجات اجتماعی و مدنی مردم سرچشمه  
 گرفته و در طی زمانهای طولانی توسعه و تکامل یافته است. در این مورد  
 می توان از نمایشهای " کوسا گلین "، " کچل "، " دوتا بز "، " خسیس "، " توکر  
 ولد الزنا "، " در موقع کشت و درو نیست "، در موقع خوردن حاضر یسراق  
 است. " آشنا "، " پهلوان پنبه " و " خیدیر تی " نام برد.  
 در این نمایشها به چهره های مثبت چون " کچل " و چهره های  
 منفی چون کوسه و قاضی و پهلوان پنبه برخورد می کنیم.  
 نمایشهای عامیانه را به سه دسته می توان تقسیم کرد:

الف: نمایشهای مربوط به مراسم

ب: نمایشهای اجتماعی

ج: نمایشهای مربوط به زندگی و خانواده

الف: نمایشهای مربوط به مراسم: یکی از نمایشهای مربوط به سال

- ۲۲ -

خوابگاه پلنگان و پناهگاه شکار... پله لری یا تافی، اووچی سیر داسی  
 جیان هستم  
 قلعه های پیربرف مال من است کوسو آلا قاری داغلامند هدی  
 در مراسم اجرای " سایا " نیز، مثل اینکه، حیوانات خانگی و  
 اهلی با هم مباحثه می کنند. هر یک خود را تعریف می کند. و این نشان  
 می دهد که مکالمه و مباحثه در ادبیات فولکلوریک مردم آذربایجان از  
 زمانهای بسیار قدیم وجود داشته است. در این مورد، هنر " عاشق " ها  
 آذربایجان دارای اهمیت خاصی می باشد.

اگر دقت بکنیم متوجه می شویم که " عاشق " (۱) خود یک هنر پیشه  
 است. هر داستان و قصه ای را که می گوید، هنر نمایش را در خاطر  
 زنده می کند. فی المثل در موقع نقل داستان " اصلی و کرم "، عاشق  
 داستانرا در نقش " کرم " و " اصلی " در می آید و اگر چنین نکند داستان  
 او برای شنونده گان جالب نخواهد بود. " عاشق " در هنر خود، شعر و  
 نظم و تغزل و نمایش را با هم تلفیق می کند. حتی عناصر اولیه نمایش، در  
 ضرب المثلهای و معماها و تغزل عامیانه نیز به چشم می خورد.  
 کر گفت: صدا می آید کار دندی: سس گلیر  
 کووگفت: آهان دارند می آیند کوو دندی: اودور گلدیلر  
 شل گفت: پا شوید فرار بکنیم جولاق دندی: دورون قاچاقی

تو اگر خنجر بدست بگیری سن قملینچی اله آلیب  
 و بخواهی مرا بکنی منی تولدور ملی اولسان  
 من یک غزال بشوم من ببرد ملی جبران اولوب  
 و به دشتها فرار بکنم، چه می کنی؟ دوزلره قاچسام نیله رسن؟  
 (۱) - " عاشق " ها آفرینندگان فرهنگ فولکلوریک آذربایجان هستند.

- ۲۶ -

نمایش " کوسا گلین " یا " کوسا - کوسا " می باشد. در این نمایش بازیگر  
 آن زیر شرکت دارند: " کوسه "، " دستیار کوسه " و بز - نخست " کوسه "  
 لباس خاصی پوشیده و وارد صحنه می شود. به روی خود شماسک می زند.  
 به سرش گلاسه بلند بوقی می گذارد. از زیر لبه گلاسه بلند خود سرخنده پرنده  
 آویزان می کند. کچل بر می دارد. شماسک او علائم کوسه بودن، کچل بودن  
 را بطور کامل دارد. دستیار " کوسا " با خواندن اشعار زیر " کوسا " می  
 اصلی را به صحنه دعوت می کند.

آی " کوسا " " کوسا " بیایی آکوسا کوسا گلسه نه  
 به ما سلام نمایی گلیب سلام وقرسه نه  
 بشقاب را بربکنند بشقایی دولدورسانا  
 " کوسا " را راه ببندازند کوسانی یولاسالسانا

وقتی کوسا وارد صحنه می شود: تماشاچیان با دیدن لباس و شکل و  
 شمایل او و شنیدن صدایش شروع به خنده می کنند. کوسا رخت و پخت  
 خود را نشان می دهد و در حالی که دست روی شکم می گذارد می خواند:  
 آنچه خورد هام آتش بلخور است که نصفش آب است  
 لباس هفت لا وصله خورده که بهتر یش این است.

بعد در آن زده و از جماعت تقاضای کمک می کند. ولی کسی به او  
 کمک نمی کند. کوسا در کناری ایستاده و گریه جوانان می خوانند:  
 کوسا یک بازی در می آورد کوسا بیر اوپون ائیله ر  
 بازی گرگ و گوسفند در می آورد قوردوتان قویون ائیلهر  
 بزنج را جمع می کند بیخار شاهبران دیوسون  
 عروسی محمود را می اندازد ماحمودون قویون ائیلهر  
 کوسا مجدداً شروع به بازی می کند. جماعت بسیار خوشحال می شوند  
 و دسته جمعی می خوانند:

- ۲۸ -

آی کوسا، کوسا آی اوپوروفو، اوپوروفو  
 دنیه آب نکرده اریتمه میش قویوروفو  
 ریشش مانند دمب سک ساقالی ایت قویوروفو  
 سیلپه ایش کم پشت کوسا بیخلاری یووشان کوسا  
 مردم باز هم کوسا را دست می اندازند و به او می خندند و مسخره  
 اش می کنند. کوسا نیز با حرکات مضحک خود، آنها را می خنداند. در  
 این کار دستیار کوسا، یعنی " پهلوان پنبه " نیز به او کمک می کند. کوسا  
 با حرکات خود، می خواهد، به مردم بفهماند که او بی پول و گرسنه است. با  
 اینهمه هیچکس دلش به حال کوسا نمی سوزد و نمی خواهد که به او کمک  
 بکند. ناچار " کوسا " می گوید: من ناچارم که از این دیار بروم. اینجا  
 گذران زندگی خوب نیست و زار زار می گردید. لیکن حرکات او این بار نیز  
 موجب خنده می شود. پهلوان پنبه به کوسا می گوید: برای نجات از این  
 وضع ناھنجار باید به بز مراجعه شود. یک نفر جوان را به جلد بز در  
 آورده و وارد صحنه می کنند. بز دارای ریش بلندی است. کوسا از ریش  
 بلند او جسیده می پرسد، من وقتی که به اینجا آمدم تو ریش نداشتی.  
 این ریش را از کجا آوردی؟ بز با حرکات بسیار خنده آوری جواب  
 می دهد که به مکه رفته بودم و این ریش را آنجا رویانده ام. کوسا درش  
 را به بز می گوید. بز در حالی که چوبی را بدست گرفته است، رو به  
 جمعیت کرده و پول می خواهد. پول جمع می شود. کوسا بیشترین مقدار را  
 خود برداشته و اندکی نیز به پهلوان پنبه می دهد. برای بز چیسزی  
 نمی ماند. بز به سرخود می زند. گریه می کند. و پچه های گرسنه خود  
 را در صحنه حاضر می کند. کوسا به آنها محل نمی گذارد. بز از نو از  
 مردم پول جمع می کند. آن را نیز کوسا از دستش می گیرد و بز و پچه ها -  
 یش را از صحنه می راند. خود نیز برای رفع خستگی گرفته و می خوابد:

- ۲۹ -

نسبت به نواقص زندگی خانوادگی و اجتماعی و همچنین گمراهی و زورگویی مالداران و شروتمندان در آنها به وضوح دیده می شود .  
موضوع اصلی نمایش "برادر تنبل" ، تشویق کردن انسان به کار و کوشش و زندگی کردن با دسترنج خویش و همچنین دوری از تنبلی و بیعاری است .

در این نمایش سه صحنه وجود دارد . در صحنه اول دو نفر دهناتی به چشم میخورند آنها را زوی شخم کردن و کاشتن زمین هستند . بعد از بحثها و گفتگوهای زیاد بالاخره قرار می گذارند که با هم بکشت و زرع بپردازند . وقتی که زمان شخم زدن فرا می رسد ، برادر اولی خود را به بیماری میزند ، برادر دومی زمین را شخم می زند و تخم می پاشد . در موقع آبیاری پارهم برادر اولی به بهانه های از زهر کار در می رود . تا موقعی که گندم خرمین شده و آماده می شود ، دست به سیاه و سفید نمی زند . پس از آماده شدن کامل محصول ، برادر کاری نمی خواهد چیزی به برادر تنبل بدهد . برادران به مشاجره می پردازند و با چوب دستی همدیگر را خونین و مالین می کنند . کار به محکمه می کشد . قاضی حتی را به برادر کاری می دهد .

در صحنه دوم برادر تنبل لاغر شده و در دستش عصایی گرفته است ، زنش نمی خواهد دیگر پیش او بماند . و قصد جدایی از او را دارد . در این مسئله که بچه ها پیش کدام یک بمانند ، بحث و مجادله به میان می آید . نه پدر می خواهد آنها را نگه بدارد نه مادر . در این موقع برادر کاری چاق و سرور گرفته و وارد صحنه می شود و در حالی که برادر خود را سوزن می کشد ، بچه ها را در حمایت خود قرار می دهد .

در صحنه سوم برادر کاری همراه بچه های برادر تنبل در مزرعه کار می کند . کیشان کاملاً "کوک" است . برادر تنبل پشیمان می شود و برای اینکه از بهره کار فرزندانش استفاده نکند ، پیش برادر کاری بر سر که دستها را به کمر زده است ، می گوید : همه محصول حاضر شده است ، بیا تقسیم بکنیم . نصف لی و نصف لك . نصفش مال من ، نصفش مال تو ! برادر کاری می گوید : دیر آمدی ، برای تو از این محصول چیزی نمی رسد . خودم کاشته ام ، خودم درو کرده ام و خودم هم خواهم خورد . برادر تنبل جواب می دهد : چه می گویی ؟ تا دستم را بر روی بلند نکردم ، حاصل را نصف بکن و الا الم شنگه ای راه می اندازم که بدر خدا بیامرمان از گور بیرون بپزد . برادر کاری می گوید : فحش نده ، دهنت را تمیز نگه دار و خطاب به جماعت : ای جماعت به این شخص محصول می رسد ؟ و جماعت یکصد می گویند : نه .

برادر تنبل دسته بیل را برداشته و به طرف برادر کاری هجوم می برد و دعوا راه می افتد . آندو همدیگر را می زنند و فحش می دهند . برادر کاری می زند و برادر تنبل را می کشد . مرده در وسط معرکه میماند . برادر کاری به مرده تف می کشد . و مردم تیز یک به او تف می اندازند و در پایان نمایش یکصد می خوانند :

در کاشتن و درو کردن نیست . برای خوردن حاضر براق است . اینها نشان می دهد که هنر نمایشی مردم قدیم آذربایجان دارای جنبه های رقابستی است . و با گروه های دهقانی رابطه نزدیکی داشته است . محسوس و ملموس بودن یکی از خصوصیات این نمایشها می باشد . در این نمایشها خنده و مضحکه گاهی بسیار جدی است و در عین داشتن کنایه و طنز مؤثر ، کمپو های اجتماعی را نیز مورد انتقاد قرار می دهد .  
ب - نمایشهای اجتماعی : در بین نمایشهای عامیانه مردم آذربایجان ، نمایشهای صرفاً اجتماعی نیز وجود دارد . در این نمایشها مردم استعمار کنندگان خود را مورد تمسخر قرار می دهند و آنها را دست می اندازند . از این نوع نمایشها ، می توان نمایشهای "خان - خان" و "خان - وزیر" را نام برد . در این بازی خان و وزیر را با

بز آهسته آهسته وارد صحنه می شود . کوسا را که خوابیده است می زند و می کشد . حتی پهلوان پنبه نیز از ماجرا با خبر نمی شود . او به کوسا نزدیک می گردد و حرکات مضحک از خود در می آورد . مردم باز هم می خندند . روشن می شود که بالاخره کوسا مرده است . پهلوان پنبه با زهم به حرکات خود ادامه می دهد می خواند :

افسوس که کرباس کوتاه است آرشین اوزون ، بئرقیسا و زرع بلند و کوسا بی کفن مرده است کفن سیز تولد و کوسا

مردم شاد می شوند . بز نیز با بچه های خود به صحنه بر می گردد . با مردم شادی می کند . همه آواز می خوانند . آیدة اصلی نمایش نشان دادن مبارزه زمستان و بهار است . کوسا سمبول زمستان می باشد و کوسه بودنش نیز لختی و سردی زمستان را نشان می دهد . بز نیز در اینجا سمبول بهار و زندگی و طراوت و شادی است . تصادفی نیست که کوسا و به عبارت دیگر زمستان را بز که نشانه ای از بهار است ، از بین می برد و همه را خوشحال می کند .

این نمایش که نخست توأم با مراسم خاص اجرا می شده است به تدریج تکامل یافته و عناصر اجتماعی و سیاسی نیز در آن وارد شده است . چنانکه مسئله پول و حرص و آز و دروغگویی و تنبلی و فریب دادن و سایر عناصر اجتماعی موجود در آن را می توان به عنوان مثال ذکر کرد .

در بین مردم آذربایجان نمایشهایی نیز که مستقیماً با امر کشاورزی ارتباط دارد ، وجود داشته است . و این مسئله نشان می دهد که آنها به دوره های بسیار قدیم تاریخ این مردم مربوط می شوند .

نمایشها با گذشت زمان ویژگیهای دوره های گوناگون را در خود منعکس کرده و دارای مفاهیم اجتماعی خاصی شده اند . اعتراض و انتقاد

می گردد و خواهش می کند که او را نیز در مزرعه و کشت و کار شریک بکنند . برادر کاری او را مذمت کرده و می گوید : اگر به نان و نمک سوگند نخورد او را قبول نخواهد کرد . برادر تنبل به نان و نمک سوگند می خورد و قبول می دهد که بعد از آن دیگر تنبلی نکند و خود را بیکار ببندد . و بدینگونه او را در مزرعه قبول می کنند .

یکی دیگر از نمایشهای مربوط به کشت و کار و مزرعه ، نمایش "موقع کاشتن و درو کردن نیست ، موقع خوردن حاضر براق است" می باشد . این نمایش معمولاً در مراسم عید اول سال اجرا می شود . عنوان این نمایش مضحکه به علت رواج قوی العاده اش حتی به صورت ضرب المثل نیز در آمده است .

اشخاصی که در این نمایش شرکت دارند ، عبارتند از : مالک - دو تا برادر بی چیز - مباشر مالک - مالک جبه سنگین و رنگینی پوشیده و دارای شکم چاقی و برآمده ای است . کمر بند نقره ای به کمرش بسته است دارای سیلپهای پر پشت و تاب داده ای است . تسبیح می گرداند . برا - دران بی چیز از کرباس کیود رنگ لباس به تن دارند . پاپتی هستند . به سرشان دستمال کثیفی پیچیده اند . سرو صورتشان آردی است ( برای ضعیف و ناتوان نشان دادن در صحنه ) . وقتی که مالک وارد صحنه می شود ، دو تا برادر به او نزدیک می شوند و خواهش می کنند که مزرعه ای در اختیار آنها گذاشته بشود . مالک با شرایطی حاضر به این کار میشود . دو تا برادر زمین را اجاره می کنند . وقتی که موقع کار می شود ، یکی از برادران از زیر کار در می رود . گاهی تیغ به پایش فرود می رود . گاهی سرش درد می کشد . گاهی نیز از در رفتگی مارش می زند . دلش درد میگیرد . این بهانه ها تا موقع برداشتن محصول ادامه می یابد . وقتی که محصول در کیسه ها ریخته می شود ، برادر تنبل حضور بهم می رساند . در حالی



انداختن قاب که نویی قرعه کشی است انتخاب می کنند . خان پس از انتخاب شدن در جای بلندی می نشیند . وزیر خطاب به مردم می گوید : به ولایت حاکم جدیدی آمده است ، با عدالت به کارها رسیدگی خواهد کرد . هر که شکایت دارد به پیش بیاید . شکایت کنندگان يك به يك به جلوی آینه خان تکلفاتی برای هرکس تعیین می کند . مقصرین را بسا چوبهایی که از پیش تهیه شده است ، می زنند .

بازی خان ، خان گاهی چنان صورت جدی به خود می گیرد کسه حتی آدمهای حکومت نیز مجبور به اطاعت از این " خلیفه يك روزه " میشوند . در بعضی از موارد نمایش به نقد آشکار قوانین و مقررات استبداد و زورگوئی می پردازد . از این نظر گاه نمایش " کچل " بسیار جالب است . در این نمایش و برادران کچل ، قاضی و جوانها شرکت دارند .

لباس کچل چنین است : به سرش شکمبه گوسفند کشیده است . صورتش آردی است . کلاه ساییده و کهنه و چرب و چیلی در سردارد . بازی تقریباً اینطور اجرا می شود . در يك میدان بزرگ درختی می نشانند کچل کوچولو در حال خمیازه کشیدن نزدیک می شود . همه حرکات اونشا نه هائی از تنبلی را در خود دارد : زیر درخت دراز کشیده و می خوابد و خرنا می کشد . کچل بزرگ می آید . صدای خرخر او را می شنود . به سرش آب می ریزد . از خواب بیدارش می کند . کارهایی به او می سپارد و خود می رود . پس از رفتن او کچل کوچولو بالای درخت می رود و از توبه خواب قیلوله می پردازد . برادر بزرگ بر می گردد دو می بیند هیچکدام از کارها انجام نگرفته است . کچل کوچولو هم نیست . هر چه می گردد ، پیدایش نمی کند . با حرکات مضحك به جستن برادرش مشغول می شود . با صداهای خنده آوری او را صدا می کند . ناگهان برادر کوچک از بالای درخت پائین می پرد و به سراو می افتد . برادر بزرگ می گوید : چرا کارهایی

— ۳۴ —

این در دامن تحمل می کنم بود ردی چکر جانیم  
نه حقی دارم و نه مزدی نه حقم وار نه مزدیم  
نوکر خانها و بیگها هستم بی لوه نوکر جانیم

قاضی نیز چنین است . او نیز حق مردم را می خورد و کچل که نماینده انسانهای ساده و زحمتکش است ، رو در روی او قرار می گیرد . نمایش طنز آلود و مضحکه و عبرت انگیز است . قاضی که نماینده گروههای ستگراست به سختی به مسخره گرفته می شود . مردم دشمنان خود را با تیشخندهای بلند استقبال می کنند .

چ — نمایشهای مربوط به زندگی و خانواده : در مورد خانواده هر زندگی روزمره نیز مردم نمایشهایی دارند . این نمایشها اصولاً بین سه نفر معین وزن و شوهر و فاسق زن ، دور می زند . در این زمینه از نمایشهای " فاسق " ، " نوکر ولد الزنا " می توان نام برد .

البته این نوع از نمایشها نسبت به انواع دیگر رواج کمتری دارد . و علت آن شاید این باشد که موضوع آنها غالباً " لوس و ناپسند " و گاهگاهی مستهجن و زشت است . با وجود این باید اذعان کرد که نمایشهای مربوط به زندگی و خانواده نیز به نوبه خود دارای اهمیت است و در بین انواع هنرهای نمایشی جای خاص خود را دارد . این نمایشها گاهی نیز به صورت خیمه شب بازی اجرا می شوند . عروسکها بوسیله انگشتان دست و پا به حرکت در می آیند . بازیها در چنین حالتی غالباً " بدون صدا " و به طور صامت انجام می گیرد و اندیشهها تنها از راه حرکات به تماشاچی منتقل می شوند . طناب بازی و بند بازی را هم می توان از هنرهای نمايشی به شمار آورد . در يك میدان نسبتاً وسیع چهارتا ستون رادویدو بهم تکیه داده . در دو طرف پا فاصله معین قرار می دهند و آنها را به وسیله طناب محکمی به هم وصل می کنند و سر آن طنابها را در دو طرف

— ۳۶ —

را که سپرده بودم انجام ندادهای؟ بحث و جدل بالا می گیرد . ولسی نتیجهای بدست نمی آید . به این سروسدها مادر آند و وارد میدان می شود . مصلحت چنین می بینند که کچل کوچولو را به نوکری پیش قاضی شمر بگذارند . قاضی کچل را به سختی به کار می کشد . اما مزدی به او نمی دهد . بین قاضی و برادر کچل مجادله و مشاجره پیش می آید . سپس برادر بزرگ نوکر قاضی می شود . قاضی بسیار نق و بد دهن است . کچل از قاضی می خواهد که هر وقت فحشی به او بدهد ، ده قران بپردازد . قاضی که به فحش دادن عادت کرده است ، نمی تواند آن را ترک بکند . ناچار برای هر دفعه فحش دادن ده قران می پردازد . بدینوسیله برادر بزرگ حق برادر کوچک را نیز از قاضی می گیرد . قاضی او را از پیش خود می راند . در این موقع توی میدان يك نفر لوطی ظاهر می شود ، او به جلد قاطر فرو می رود و از کچل می خواهد که او را به پیش قاضی ببرد و به او بفروشد . کچل همین کار را می کند . بعد لوطی از پیش قاضی فرار می کند . قاضی بسیار شیمان می شود . پولش را از کچل می خواهد . کچل را به محکمه می دهد . کچلها او را دیوانه قلمداد می کنند . مردم قاضی را دست می اندازند . او با وضع زشت و ناهنجاری پا گذاشته و فرار میکند . بازی تمام می شود .

این بازی بازی با زندگی و هستی مردم قدیم آذربایجان ارتباط نزدیکی دارد . مردم را خانها و خانزاده ها به کار می کشیدند و مزدی به آنها نمی دادند . مردم در ضمن يك " بایاتی " (۱) وضع ناهنجار خود را چنین ترسیم می کنند :

عزیزم جان شیرینم عزیزم شکر جانیم

(۱) — نویی از شعر عامیانه آذری که در صفحات آینده به تفصیل توضیح داده خواهد شد .

— ۳۵ —

در زمین محکم می بنندند . بوسیله دیدن در سر تا مردم را در میدان جمع می کنند . پس از جمع شدن مردم ، بند باز به وسط میدان می آید . او برای حفظ کردن خود از چشم زخم ، دعاهایی به بدن خود آویخته است . برای حفظ موازنه چویدستی بلندی به دست می گیرد . بند باز دستبازی نیز بنام " کچه پاپاخ " یا کلاه نمدی دارد . بند باز روی طناب حرکات خطرناکی می کند . دراز می کشد ، و بلند می شود ، می رقصد . در توری يك دیگ مسی نشسته و روی طناب راه می افتد . به پاهای خود خنجر تیزی می بندد و روی طناب می خزد . در حین انجام دادن این عملیات کلاه نمدی میدان را آب پاشی می کند و حرکات استاد خود را به شکل خنده آوری تقلید می کند . پول را نیز او از جماعت جمع آوری می کند .

+++++

+++

+

— ۳۷ —

## ۳- قصه‌ها

قصه یکی از انواع بسیار شایع و قدیمی ادبیات فولکلوریک است. در زیر عنوان قصه می‌توان روایتها و افسانه‌ها و در بعضی موارد، داستانها را نیز قرار داد. به این عنوان گاهی مثلها و متلها نیز افزوده می‌شود. لیکن قصه یا خصوصیات ویژه‌ای که دارد، از همه این انواع باز شناخته می‌شود.

مردم دنیا ضمن گذشتن از پله‌های ترقی و تکامل، قصه‌های بی شماری به وجود آوردند. اساس قصه‌ها بر مبنای خوش بینی نسبت به آینده و پیروزی خیر بر شر و نیکی بر بدی گذاشته شده است. قصه‌ها برای خود قاعده و قانونهایی نیز دارند و با داشتن همین قاعده و قانونها، از انواع دیگر ادبیات شفاهی مشخص می‌گردد. خصوصیات قصه‌ها اجمالاً "به قرار زیر است:

- ۱- در قصه‌ها با عناصر طبیعی و حوادث آن مانند موجودات زنده برخورد می‌شود.
- ۲- به جانوران و نباتات خصوصیات انسانی داده می‌شود.
- ۳- حوادث و پیش‌آمدها واقعی جلوه داده می‌شوند، هر چند که خیالی باشند.
- ۴- حوادث و پیش‌آمدهای عادی به صورت خارق العاده و غیر عادی در می‌آیند.
- ۵- آرزوها و خواستها غالباً "به کمک سحر و جادو برآورده میشوند.
- ۶- بیان و بازگویی قصه‌ها با مبالغه همراه می‌باشد.

در داستانها می‌توان رابطه انسانهای اولیه را با طبیعت پیدا کرد. در این قصه‌ها با چگونگی اهلی شدن حیوانات و پیدا شدن

- ۳۸ -

بارۀ بخت و اقبال و زندگی خوشبخت و همچنین روابط آنها با هستی و جهان ترسیم می‌شود. و از این نظر قصه‌های سحرآمیز دارای اهمیت علمی و تاریخی خاصی می‌باشند.

در قصه‌های سحرآمیز عوامل و نیروهای منفی نیز وجود دارند. یکی از اینها "دیو" است. دیوها از نظر ظاهر، زیخت و تکره و عیب‌نا می‌باشند. آنها یک، هفت و گاهی چهل سر دارند. گاهگاهی حتی پرواز هم می‌کنند. دختران و پسران زیبا را می‌دزدند و اسیر می‌کنند. گویا گوشت انسان می‌خورند. در دنیا هر چه نعمت است، در اختیار آنها می‌باشد. گاهی دیوها در ظلمت زندگی می‌کنند. قالیچه برنند و انگشتری سحرآمیز و سفره مخصوص نیز در دست آنهاست، لیکن با همه اینها و به همان نسبتی که زیخت و بیرحم هستند، توسو و بیدست و پا و خل وضع و ساده لوح نیز می‌باشند. آنها هر چند که دختران زیبا را می‌دزدند و می‌برند، لیکن نمی‌توانند آنها را تابع خود بکنند. در قصه "حق نظر"، "حق نظر" که خود به توبه ترسوست، دیوها را گول می‌زند و سفره و انگشتری را برداشته و فرار می‌کند.

در همه این قصه‌ها دیوان وحشی و زیخت بوسیله قهرمانان مغلوب می‌شوند و حق و عدالت همیشه پیروز می‌گردد. از عوامل و نیروهای منفی موجود در قصه‌های آذربایجان یکی نیز "ازدها" است. ازدها نیز ترسناک و زیخت است. این نیز سه، هفت و گاهی چهل سر دارد. ازدها معمولاً "درند و جا به چشم می‌خورد. در کنار آبها و در آشیانه سیمرغ که یار قهرمان قصه می‌باشد، ازدها برای خوردن تخمهای سیمرغ و یا بچه‌های او کمین می‌کند. لیکن همیشه بوسیله قهرمان قصه و سیمرغ مغلوب می‌شود.

نمونه تیبیک قصه‌های سحرآمیز، قصه "ملك محمد" است. در

- ۴۰ -

د اروهای شفا بخش و اختراعات کار و زندگی آشنا می‌شویم.

در قصه‌های آذری، عاداتهای عمومی مردم، معنویات آنها و طرز زندگی و معیشت آنها، آشکارا نشان داده می‌شود. قصه‌ها را به طور کلی می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

الف - قصه‌های سحرآمیز

ب - قصه‌های جانوران

ج - قصه‌های تاریخی

د - قصه‌های طنز آمیز و لطیفه‌ها

الف - قصه‌های سحرآمیز: این قصه‌ها از قدیمیترین

انواع قصه می‌باشند. در اینها مبارزه انسان بر علیه نیروهای طبیعت و علیه حیوانات وحشی ترسیم شده است. شکی نیست که انسان‌های اولیه در برابر نیروهای طبیعت و همچنین در برابر حیوانات وحشی عاجز بودند و آنها را در ضمن قصه‌ها بنامهای دیو و اژدها و جن و پری نامیدند. قصه‌ها تخیل زیبا و آفریننده مردم آذربایجان را به روشنی نشان می‌دهد.

در قصه‌های سحرآمیز، قهرمانان قصه بوسیله سحر و جادو و اتمسوف بردشمنان غلبه یافته و علیه دیوان و اژدها با نیرو طلسم‌های ناگشوده مبارزه می‌کنند. گاهگاهی در این قصه‌ها مکانهای سحرآمیز و ظلمت زده و حتی دنیای دیگر نیز، مجسم می‌شود. این افسانه‌ها و اساطیر عبارت است از انعکاس آرزوهای انسان. برای سبک تر کردن کار سنگین خسوف و ازدیاد محصول و غلبه کردن بر حیوانات وحشی و همچنین از بین بردن یلاهای طبیعی به کمک سحر و جادو و افسون. سیمرغها و کبوتران و پرندها و انگشترهای سحرآمیز، مبارزه قهرمانان قصه را آسانتر کرده و پیروزی حق را بر باطل تأمین می‌نمایند. بطور کلی در قصه‌ها، آرزوهای مردم در

- ۳۹ -

این قصه نشانه‌هایی از اندیشه‌های زرتشتی وجود داشته است و به علت تیبیک بودن می‌توان به کمک آن قصه‌های دیگر را نیز تجزیه و تحلیل کرد. قصه "ملك محمد" ثنویت موجود در طبیعت را نشان می‌دهد. از طرفی هر مزد و نیروهایی که او خلق کرده است، یعنی "زندگی ابدی" و "حق و عدالت" و "نور" و از طرف دیگر اهریمن و پیروان او یعنی "ظلمت" و "دیوان" و "اژدهایان" و بخل و حسد و اندیشه‌های زشت همیشه در پیکار بوده و این پیکار با پیروزی هر مزد پایان خواهد یافت.

مضمون قصه "ملك محمد" چنین است: درخت معجزه گر سیب همیشه برای پادشاه جوانی می‌آفریند. لیکن دیو که مخلوق اهریمن است، جلو این کار را می‌گیرد. مبارزه شروع می‌شود. ملك محمد پیروز می‌گردد. زیرا که او را دلی پاک و جانی هشیار است. دو برادر دیگر او به علت نداشتن حسن نیت، موفق نمی‌شوند. درخت سیبی که در این قصه تصویر شده است از هر سه روز به بار می‌نشیند. هر که از میوه آن بخورد به جوان پانزده ساله‌ای تبدیل می‌شود. پادشاه پیر می‌خواهد که از این سیب بخورد. اما تا سیبها برسد، قبل از طلوع آفتاب یکبار به نیست می‌شوند. مردانگی‌های ملك محمد نیز از همین جا آغاز می‌گردد. درخت سیب موجود در قصه "ملك محمد" شباهت به درخت سیب موجود در اوستا نیست. این درخت که "ناآپا" نام دارد، به همه درختان و نباتات روح می‌دهد. بعضی‌ها "ناآپا" را به درختی که زندگی جاوید می‌بخشد، تشبیه کرده‌اند. درخت سیب قصه "ملك محمد" به این درخت یعنی "ناآپا" بسیار شباهت دارد. هر که از میوه آن می‌خورد، جوان می‌شود و زندگی جاوید می‌یابد.

در قصه "ملك محمد" بسیاری از معنویات و معتقدات مردم قدیم

- ۴۱ -

بنام فاطمه وجود دارد. او از همسان سالهای اولیه زندگی مادرش را از دست می‌دهد. و بدست "زن بابا" می‌افتد. مادرش به او سپرد است که از گاو مواظبت بکند. و اگر به مشکلی برخورد کرد، به او مراجعه نماید. زن بابا فاطمه را بسیار اذیت می‌کند. گاو تنها محرم راز فاطمه است. روزی زن بابا از این جریان با خبر می‌شود، و شوهرش را به کشتن گاو وادار می‌کند. فاطمه استخوانهای گاو را جمع کرده و در جای مخصوص دفن می‌کند. یک روز زن بابا با دختر خودش به عروسی می‌رود. فاطمه باز هم در سرخاک گاو گریه می‌کند. استخوانها به زیان می‌آیند و به فاطمه یک دست لباس زیبا هدیه می‌کنند. فاطمه تیز به عروسی می‌رود. موقع برگشتن از عروسی یکی از لنگه کفشهای طلایی او گم می‌شود. شاهزاده‌های آن را پیدا می‌کند و با خود عهد می‌بندد که اگر صاحب آن کفش را پیدا کند، با او عروسی نماید. با اینکه زن بابا فاطمه را در پستوی خانه پنهان می‌کند، لیکن شاهزاده او را پیدا کرده و او را به عقد ازدواج خود درمی‌آورد.

چنانکه دیده می‌شود، در اینجا گاو یکی از عوامل ایجادکننده خوشبختی است.

در روایت دیگری از این داستان، بجای گاو میش، گاو نیمه‌دهه دار انجام این نقش مهم هست. و این نشان می‌دهد که گاو میش و گاو نر از حیوانات مورد علاقه مردم قدیم آذربایجان بوده است و این تقدس و احترام با کار و کشت مردم باستانی آذربایجان بی‌ارتباط نمی‌تواند باشد.

"مار" نیز بین مردم قدیم آذربایجان یکی از "توتوم"ها بود. در قصه‌های قدیمی آذربایجان می‌بینیم که مارگاهی شکل خود را عسروس می‌کند و به یک دختر زیبا تبدیل می‌شود. گاهی روی گنجینه‌ها می‌خوابد

- ۴۳ -

ساخته شده‌اند، جانوران به دو گروه "خیر" و "شر" تقسیم می‌شوند. خروس و سگ در بین مردم قدیم آذربایجان مقدس و برعکس آنها، گسنگ ملعون و ناقص به شمار می‌آمده است.

نوع خاصی از قصه‌های جانوران نیز وجود دارد که می‌توان آنها را قصه‌های تمثیلی نام نهاد.

در این قصه‌ها همه بازیگران قصه را جانوران تشکیل می‌دهند و در آنها انسان نقشی ندارد. این قصه‌ها را امروزه به نام قصه‌های کودکان می‌شناسند. در این قصه‌ها به حیوانات اهلی و خانگی و همچنین به حیوانات وحشی و درنده برخورد می‌کنیم. حوادث موجود در قصه جمع و جور و روشن است. تصویرهای طولانی و اسرارآمیز و پرماجر در آن دیده نمی‌شود. و به نظر می‌رسد که آنها را صرفاً برای کودکان خلق کرده‌اند. بیان و طرز افاده جاندار و جالب و روشن و سراسر است ایسن قصه‌ها، آنها را بیش از پیش زینت می‌دهد. شکی نیست که دوست داشتن قصه یکی از خصوصیات کودکان می‌باشد. اگر صحبت کردن خروس و گربه را یک قصه تلقی می‌کنیم، این قصه برای کودکان بسیار جالب و خیال انگیز خواهد بود.

در قصه‌های تمثیلی آذربایجان، نام بسیاری از جانوران مانند روباه، گرگ و خرگوش و بز و خروس و اسب و شغال و شیر و کلاغ و مرغ خانگی به میان می‌آید. روباه بیشتر از همه صحنه گردان قصه‌هاست و در جریان قصه‌ها به رنگهای گوناگون در می‌آید و نیرنگبازی‌ها می‌کند. غالباً نیز موفق می‌شود. و این موفقیت نه از عقل و فراست و مردانگی او، بلکه از نیرنگبازی و حقه بازیهای او سرچشمه می‌گیرد. در قصه‌های بابا روباه و لک لک - گرگ و روباه - روباه و مار - کلک روباه و نظایر آنها ماجراها چنین پیش می‌روند.

- ۴۵ -

آذربایجان انعکاس یافته است. در گروهی از قصه‌های سحرآمیز اندیشه‌های مردم قدیم آذربایجان درباره ستارگان و دیگر اجرام سماوی نیز تصویر شده است. در این زمینه قصه "مهر و مشتری"، "شمس و قمر" دارای اهمیت می‌باشند. در این دو قصه، نام اکثر قهرمانان از اجرام سماوی گرفته شده است. قصه "شمس و قمر" از بعضی جهات افسانه‌های محبت را به خاطر می‌آورد. در این قصه پسر، ماه و دختر خورشید است. و وسیله وصال آندو نیز آسمان است.

**ب- قصه‌های جانوران:** این نوع قصه‌ها نیز به دورانهای بسیار قدیم زندگی مردم آذربایجان مربوط می‌شوند. در این قصه‌ها رابطه انسانهای اولیه با حیوانات و مناسباتشان با آنها حفظ می‌شود. انسانهای قدیمی گروهی از حیوانات را دارای اعجاز و کرامات دانسته و درباره آنها افسانه‌هایی به وجود آورده‌اند. اعتقاد به "توتوم" نیز از همین جا سرچشمه گرفته است. گروهی از جانوران نیز به مسرور اهلی شده و به یار و مددکار انسان تبدیل شده‌اند.

در افسانه‌های قدیم آذربایجان به جانوران مقدسی که مانند "توتوم" و "جد" انسان شناخته شده‌اند، برخورد می‌کنیم. بنابینه عقیده تقسیم، گویا جد اعلائی انسان و حیوان یکی بوده است. و حیوانات در موامعی که مایل بودند، می‌توانستند جلد خود را عوض کرده و به صورت انسان در بیایند. آنها گاهی بنا به خواست خود و برای اینکه گوشتشان تصیب انسان بشود، به استقبال مرگ می‌روند اگر انسان استخوانهای آنها را حفظ کرده و مطابق اصول و مراسم خاص با آنها رفتار بکند. گویا آنها از نوزنده خواهند شد. و بدینوسیله فراوانی خورد و خوراک تأمین خواهد گشت. نشانه‌هایی از این اعتقادات امروز نیز در قصه "فاطمه زیبا" یا "گاو فاطمه" به چشم می‌خورد. در این قصه دختری

۴۴

و گاهی نیز با انداختن آب دهان، در دهان انسان، زبان همه حیوانات را به آنها یاد می‌دهد.

نوع تپیک این قصه‌ها که "مار" در آن نقش اساسی را دارد، قصه "اوچی پیرم" یا "پیرم شکارچی" است. اگر حیوان موجود در قصه "فاطمه زیبا" با امر کشاورزی ارتباط دارد، حیوان موجود در قصه پیرم شکارچی، با امر شکار پیوند می‌گیرد. زیرا شکار از اولین مراحل آشنایی انسان با حیوانات و بهره‌گیری از آنهاست.

اکنون نیز در مناطق مختلف آذربایجان، درباره پیرم شکارچی روایات و افسانه‌های گوناگون وجود دارد. پیرم شکارچی کسی است که در بلندترین قلّه کوهها و در جاهایی که پای هیچ انسانی به آن نرسیده است، زندگی می‌کند. او شکارچی بسیار ماهری است. او روزی به دروا مار برخورد می‌کند. تیری اندازد و برای اولین بار در همه عمرش، تیر او به خطا می‌رود. مارها شب هنگام به نزد او می‌آیند و او را به پیش‌شاه خود می‌برند. در گذشته پیرم شکارچی به دختر شاه ماران نیکی‌ها کرده است. و برای قدر دانی و سپاس، پادشاه ماران از آب دهان خود، در دهان او می‌اندازد. از آن به بعد پیرم شکارچی زبان همه جانوران و پرندگان و نباتات و حتی زبان سنگها را می‌فهمد، و به اسرار پنهان طبیعت که برای انسان ناشناخته است، آگاه می‌گردد. به او می‌سپارند که این راز را به کسی بروز ندهد. لیکن شکارچی برای حفظ طولانی این راز بزرگ طاقت نمی‌آورد و بالاخره آن را برای زنش فاش می‌نماید. در نتیجه خود از بین می‌رود. در این قصه مار به تمام معنای خود "توتوم" است. او صاحب یک نیروی خارق العاده می‌باشد. او می‌تواند اسرار پنهان طبیعت را بفهمد.

در قصه‌های جانوری و مخصوصاً در قصه‌هایی که بر مبنای "توتوم"

۴۵

این قصه‌ها زندگی و فعالیت این نام آوران به صورت تخیلی خود و به عبارت دیگر: به صورتی که با خصوصیات قصه‌ها هماهنگ باشد، بیان می‌گردد. و مناسبات مردم با این شخصیتها انعکاس پیدا می‌کند. این قصه‌ها برای درک روابط مردم با این شخصیت‌های تاریخی و به ویژه با فرمانروایان و حکام حایز اهمیت زیادی می‌باشند. به سخن دیگر باید گفت که قصه و همه انواع دیگر فولکلور با خصوصیات ویژه‌ای که دارند، همیشه با تاریخ همراهی می‌کنند. در قصه‌های آذری نام فرمانروایان بزرگی چون اسکندر و دارا و انوشیروان و پیش از همه شاه عباس به چشم می‌خورد. در قصه‌های مربوط به اسکندر، غالباً "او مانند یک فرمانروای عادل نشان داده می‌شود."

و این شاید به این علت باشد که بسیاری از مضامین این قصه‌ها از کتاب مشهور نظامی، "اسکندرنامه" اقتباس شده است. اسکندری که نظامی تصویر می‌کند نه اسکندر واقعی، بلکه اسکندری است که آرزوها و آمال نیک شاعر را در وجود خود جمع کرده است و در واقع یک شخصیت خیالی است. در گروهی از قصه‌های مربوط به اسکندر، دانش توانایی مردم از قدرت و توانایی اسکندر برتر گرفته شده است.

شخصیت دیگری که در قصه‌های آذربایجان به فراوانی از او یاد شده است، شاه عباس می‌باشد. در قصه‌های آذری چهره این شخصیت تاریخی غالباً کدر نشان داده شده است. در آغاز بسیاری از قصه‌ها عبارت تمسخر آمیزی که با نام این شخصیت تاریخی در ارتباط است آورده می‌شود.

شاه عباس جنت مکان	شاه عباس جنت مکان
ترازوز را داد تکان	ترازوز را داد تکان
دوگرد و، یک گردگان	ایکی قوز بیر گیرده کان

- ۴۷ -

خود نمایی می‌آیند.

در این قصه‌ها فاصله‌های طبقاتی و نابرابری‌های اجتماعی، دولت‌مندی و نداری، حق و ناحق، چهره واقعی خود را نشان میدهند. قصه‌های "ابراهیم یتیم سوداگر"، "طالغ و واله"، "قصه دانش‌پس"، "حکم زمانه"، "سگ حاجی آقا"، "قصه طلعت"، "هفت برادر و یک خواهر"، "کوسه چشم کبود" را می‌توان در این گروه قرار داد. شخصیت‌های مثبت قصه‌های زندگی، قهرمانانی چون "کچل"، "مزدور"، "چوپان" و دیگران هستند که از بین مردم برخاسته‌اند. در آغاز قصه، این قهرمانان عاجز و ناتوان نشان داده می‌شوند. لیکن در پایان قصه به اشخاص توانا و کاردان و با هوش تبدیل می‌گردند و حتی تاپایگاه حکم‌داری و فرمانروایی نیز می‌رسند.

اگر در داستانهای سحرآمیز، جادو و سحر و افسون وسیله پسر-وزی قهرمانان را فراهم می‌آورند، در قصه‌های زندگی، قهرمانان به وسیله عقل و تدبیر و مهارت شخصی خود به موفقیت دست می‌یابند. در قصه‌های "احمد شاگرد خیاط"، "محکمه کچل" دیده می‌شود که "کچل" که سمبول عامه مردم است، از نظر عقل و فراست و کاردانی در بالاترین درجه قرار می‌گیرد. در قصه دیگری، "کچل" که کوچکترین پسر یک مرد بی چیز است، مشاهده می‌شود که این کچل به ظاهر ناتوان "کوسه کبود چشم" را فریب میدهد و او را به دریا می‌اندازد.

قهرمانان مثبتی چون "کچل"، "گول افلان"، "قاراقاش"، "نوش‌پری خانم"، "الیاس"، "ابراهیم یتیم" و دیگران، جهان بینی و طرز تفکر و همچنین روح نیک اندیشی و ایمان مردم را در باره آیتسده، در شکل کنایه آمیز و سمبولیک آن نشان می‌دهند.

در قصه "قاضی و کچل"، قاضی که همه نوکران را عاجز کرد و

- ۴۹ -

رویه گاهی چند شاخه نازک برداشته، سبد می‌بافد. گاهی یک سوزن و یک چارق در دست گرفته، پینه دوز می‌شود. گاهی تسبیح بر-داشته و عمامه بر سرش پیچیده ملایی می‌کند و کتاب می‌خواند و بسا لای منبر می‌رود. شکی نیست که مردم قدیم آذربایجان در این قصه‌ها محن‌نویات و خصوصیات قومی خود را منعکس کرده‌اند. از مجموعه این قصه‌ها می‌توان با شرایط زندگی و معیشت و طرز تفکر مردم قدیم آذربایجان آشنا شد. علاوه بر این، جنبه تربیتی و آموزشی این قصه‌ها نیز بسیار غنی است. و در باره شکل ظاهری و طرز زیست و دیگر خصوصیات جانوران، اولین اطلاعات را برای کودکان فراهم می‌کند. کودک یاد می‌گیرد که شیر مثلاً در کجا زندگی می‌کند، چه می‌خورد. یا کدام یک از جانوران می‌تواند سینه بزند. و همچنین طرز زندگی کلاغ و خرگوش و کبک و روباه و دیگر حیوانات چگونه است.

مردم در ضمن این قصه‌ها به کودکان یاد می‌دهند که کار را دوست داشته باشند. به بزرگتران احترام بگذارند. صداقت و شجاعت و مهربانی داشته باشند. از ترس و تنبلی و بیدست و پایی و خودسری دوری نمایند.

قصه "شنگولوم - شونگولوم - مونگولوم"، یکی از قصه‌های بسیار محبوب و مورد علاقه بچه‌هاست. آنها وقتی این قصه را می‌شنوند، از عالم بزر و بچه‌هایش درآمده، به خانواده و مادر و خواهران خود می‌اندیشند. و درک می‌کنند که به حرف پدر و مادر باید گوش بدهند و هرگز نترسند.

ج- قصه‌های تاریخی: بسیاری از قصه‌های آذربایجان را می‌توان تحت این عنوان قرار داد. قصه‌های تاریخی با نام شخصیت‌های تاریخی یعنی پادشاهان و قهرمانان و صنعتگران نامی پیوند دارند. در

- ۴۶ -

در قصه‌های "طالغ و واله" - "محکمه کچل"، حق کشی‌ها و رشوت‌خواریهای موجود در دربار شاه عباس، به صراحت نشان داده می‌شود. مردم با خلق شخصیت "کچل" و ایجاد صحنه‌های طنز آلود، حقانیت خود را نشان می‌دهند. کچل در محکمه می‌گوید: "نگاه کن طرز تشکیل محکمه چنین است."

در قصه سه خواهر، شاه عباس می‌خواهد که از سه تا خواهر آبرومند، کوچکترین را به حرمخانه خود ببرد. دختر به از می‌گوید: بچه مرا به حمام ببر، بعد من به حرمسرای تو خواهم آمد. شاه عباس خشمگین می‌شود. دختر را به جای دور دستی تبعید می‌کند. دختر گدجنه‌ای می‌یابد و عمارت بزرگی بر پا می‌سازد. او بعد ها به علت زیبایی و حیا و فراست خود در همه کشور مشهور می‌شود. شاه عباس در لباس موضی، به دیدار دختر می‌رود. دختر او را می‌شناسد و بچه‌اش خود را بوسیله جنت مکان به حمام می‌فرستد.

در گروهی از قصه‌ها نیز چهره او را درخشان و تحسین انگیز می‌بینیم. و شاید این بدان جهت باشد که گروه‌های مرفه و حاکم او را مانند شاهی عدالت پرور و جنت مکان قلمداد کرده و نکته‌های حاکی از عدالت پروری و نیک اندیشی او را در قصه‌های مردمی وارد کرده‌اند و چهره واقعی او را تحت الشعاع این چهره ساختگی قرار داده‌اند.

د- قصه‌های مربوط به زندگی و خانوادگی: خصوصیات اصلی قصه‌های مربوط به زندگی و خانواده، در واقعی و اجتماعی بودن آنها و همچنین رابطه آنها با زندگی و معیشت و گذران و مبارزه مردم می‌باشد. در این قصه‌ها، عسرت‌ها، جادوها، دیوها، و دیگر عوامل موهوم و خیالی نقش ندارند و در عوض دشمنان واقعی مردم یعنی ملاکان و بیگها و خانها و سوداگران و روحانی نمایان به عرصه

- ۴۸ -

به جای او به کشورداری می پردازد .

در قصه "حسن قارا" نیز ، ماجرای جالبی از این دست وجود دارد . شاه عباس به علت خیانت يك زن ، امری كند كه همه زنها واز دم تیغ بگذرانند . مردم این فرمانروای تنگ نظر را متوجه می کنند كه همه زنها نمی توانند خیانتكار و خود فروش باشند . گوینده قصه در اینجا از زبان وزیر پیشین "یعنی "حسن قارا" ، عاقل و توانمند و مردانسه بودن زنها را به پیش می كشد .

در قصه "استاد عبد الله" مشاهده می شود كه سردمداران حكومت ، از وزیر وکیل و خزانه دار ، می خواهند زن زیبای استاد عبد الله را از راه در بپرند . استاد عبد الله را به وسایل گوناگون سرگرم می كنند . و هر يك بی خبر از دیگری به خانه او می روند . لیكن زن كاروان و نجیب استاد عبد الله ، يك يك آنها را نا امید و پاموتق در زیر زمین خانسه خود محبوس می كند .

در قصه های آذربایجان ، اندیشه های خرافی و قشریگری نیز جای جای مورد انتقاد قرار می گیرند . هدف اصلی این انتقادها روحانیتون حیلہ گر و قاضیان و شخصیت های منفی مانند آنها می باشند .

در این قصه ها دوستی و برادری و کمک و تعاون به شکل برجسته ای تبلیغ می شود . مردم از مجموع تجربیات خود به این نتیجه می رسند كه دوستی و همراهی ، ایجاد كننده پیروزی و موفقیت است . در این قصه ها ، زود زود به عنوان "سه پهلوان" ، "دو رفیق" ، "هفست برادر" و مانند آنها برخورد می كنیم .

مسئله دوستی و برادری در قصه های "ملك محمد" ، "ملك احمد" ، "قصه حاتم" به شكل برجسته ای نشان داده شده است .

چند نکته درباره قصه ها : به طور کلی باید گفت كه در قصه ها

- 51 -

مادر برابر مرگ بنده و برده هستیم ثلوثی باقیاند اقولنان قاراواش  
 در ارباب پلو لگد می اندازد دولتلی پلوواشیللاق وورور  
 ندرایك كاسه "بوزباش" (پیدا انیكنند كاسیب تاپماز بیر كاسا بوزباش  
 این مقدمه غالباً "به قصه های سحر آمیز قدیمی مربوط می شوند .  
 گروهی از قصه ها نیز فاقد مقدمه هستند و با عبارات "یکی بود یکی نبود" غیر از خدا هیچكس نبود" و یا "روزها از روزها در بیج محمد نصیر در پشت امام كبود" و مانند آنها شروع می شوند .  
 در قصه ها به تصاویر دل انگیز ، به نکته های حساس ، بمثل های رنگارنگ برخورد می كنیم . . . "نه ماه به ماه سال به سال یلگه ساعت به ساعت بزرگ می شود" . . . "در آنجا سالها و ماهها ، در اینجا بسه زبان ساده" . . . "صبح شد ، خداوند هزار هزار از این صبحها به روی ما بگشاید" . . . "در دره ها مانند سیلاب ، در تپه ها مانند طوفان و باد" . . . "قصه ها همچنین مؤخره ها بی نیز دارند كه نقالان در پایان قصه از آن ها استفاده می كنند . . . "از آسمان سنا سیب افتاد یکی از آن من ، یکی مال من ، یکی هم سهم قصه گو" . . . "آنها خوردند و نوشیدند و به مطلب خود رسیدند ، شما هم به مطلب خود برسید" .

مؤخره ها گاهی تنها از يك بیت شعر تشکیل می یابند . مانند :  
 كاشکی همه اطراف ما كوه باشد هر یانیمیز داغ اولسون  
 و روزهایمان سفید گونلریمیز آغ اولسون  
 و یا :

من قصه را تمام كردم من ناغیلی قوتاردم  
 شنوندگان سلامت باشند ائشیدهلر ساغ اولسون  
 (۱) - نوعی آبگوشت است .

- 52 -

حق آنها را می خورده است . در مقابل با "كچل" ناتوان می شود و به شكل توهین آمیزی رسوا می گردد . در قصه "الیاس" او كه نماینده مرد ساده است ، با عقل و فراست خود شاه و اطرافیان را به اعجاب و شگفتی وامیدارد .

در قصه "شاه عباس و مرد بوستانچی" ، مرد زحمتکش بوسیله هوش و ذکاوت و حاضر جوابی خود ، پیروز می شود . شاه عباس به وزیر خود "المهوردی خان" می گوید : "المهوردی خان ، این مزد دهاتسی هم عقل تو نیست ، خیلی عاقل است . سبك مغزی مكن" .

این شخصیت های معجزه گر كه در قصه ها خلق شده اند ، هر چند كه زیاد پر توان نیستند ، لیكن بوسیله عقل و جرئت و بكدنگی خود ، هر چیزی پیروز می شوند . این وجود معجزه گر جز خود مردم ، كسی دیگری نمی تواند باشد . تصویر زنها نیز در این قصه ها جالب توجه است . زنها نیز در نقش قهرمانها ظاهر می شوند و این در مقایسه با آموزش های اسلامی بسیار در خور توجه است . در قصه های "نوش پری خانم" ، "حسن قارا" ، "قارا وزیر" ، "گویند پادشاه" ، "گلنار" ، "استاد عبد الله" ، "احمد شاگرد خیاط" و مانند آنها نشان داده می شود كه زن چه از نظر جسمی وجه از نظر عقلی ، با مرد در يك سطح قرار دارد . در قصه ها زن به عنوان قهرمان و مبارز و عضو مساوی الحقوق و مساوی خانواده و همچنین رها ننده اعضای خانواده از سختی ها و مشکلات ، شناخته می شود . در قصه "نوش پری خانم" آمده است كه او كه تنها دختر پادشاه است ، از ظلم و ستمگری او خشمگین می شود و شاه را دعوت می كند كه دست از كارهای خود بردارد . شاه دستور می دهد كه سراز تن دختر برگردند . نوش پری خانم با زرنگی خاص خود فرار كرده و طرفداران زیادی در خود جمع می كند . پدرش را شكست می دهد و

- 50 -

آرزو ها و آمال و جهان بینی های مردم به شكل هنرمندانه ای نشان داده شده است و آنها نمونه های برجسته ای از هنر و خلاقیت به حساب می آیند . در آن ربا یجان از زمانهای بسیار قدیم نقالان حرفه ای وجود داشته اند ، نقالان قصه ها را با چنان مهارت و استاددی بیان می كنند كه خواه ناخواه شنوندگان را تحت تأثیر قرار می دهند . در آغاز قصه و به هنگام نقل آنها مقدمه ای نیز آورده می شود . این مقدمه ها برای جلب توجه شنوندگان بسیار مناسب می باشند . مقدمه ها غالباً "كوتاه و طنز آمیز و خنده دار است و معمولاً با موضوع قصه نیز چند انارتباط ندارد .

"بادی" "بادی گرفتار" بادی - بادی گرفتار  
 حمام در توی حمام حمام حمام ایچینده  
 غربال در توی كاهدان قلیبر سامان ایچینده  
 شتر دلاکی می كرد دوه دله كلیك ائدهر  
 توی حمام كهته كهنه حمام ایچینده  
 مورچه شلنگ انداخت قارشقا شیللاق آتدی  
 لنگ شتر فرو رفت دونهن بود و باتدی  
 حمامی طاس ندادرد حمامچی نین طاسی بوخ  
 تبردار ، تبر ندارد بالتاچینین بالتاسی بوخ  
 آنجا توله ای دیدم اوردا بیر تازی گووردوم  
 آنهم "خالتا" (۱) ندارد اونونوندا خاللتاسی بوخ

مقدمه ها گوناگون و رنگارنگ هستند و گاهگاهی فقط از يك و بس دو بیت بند آموز درست می شوند .  
 بلی آهسته آهسته قصه را شروع بلی ناغیل بیناسینی قویاق یاواش  
 بكنیم یاواش

(۱) - معنی خالتا روشن نیست .

- 52 -

برای جالب کردن قصهها نقالان از اصول خاصی نیز پیروی میکنند. به کار بردن مبالغه و استفاده وسیع از آن یکی از این اصول است. مردم برای اینکه قهرمانان محبوب خود را بر عظمت و پیروز و توانمند نشان بدهند، بیش از بیش آنها را بزرگ می کنند. در قصه "حسین کرد" قصه پرداز او را چنین وصف می کند: "حسین کرد تازه به پانزده سالگی رسیده بود. اما خیلی "ضعیف و کم غذا می نمود. در هر پنده يك من برنج را با يك بره سرخ کرده و هفده دانه لواش یکجا خورده و روی آن يك مشك دوغ سر می کشید. به سرش نیز کلاه می که از پوست هفت تا گوسفند درست شده بود، می گذاشت. در دستش چماقی می گرفت که بر سر آن از نعل اسبان و تکه های گاو آهن و پاره های آفتابه آتقدار کوبیده بود که سنگینی اش بیشتر از هفت من شده بود"

قصه های فولکلوریک در ادبیات مکتوب نیز تأثیر بسزائی داشته است. شاعران و نویسندگان آذربایجان موضوع اصلی بسیاری از آثار خود را از همین قصهها دریافت کرده اند. در آذربایجان بیشتر از همه نظامی از گنجینه گرانبار قصه های فولکلوریک جای جای استفاده کرده است. او برای شناختن نیرو و توانایی و هوش و ذکاوت مردم به این قصه ها توجه داشته است. گروهی از قصه های عامیانه در کتابهای "مخزن الاسرار" و "هفت پیکر"، توجه ما را جلب می کند. بعد از نظامی، خطائی و فضولی و مسیحی و ذاکر و صابر نیز از این قصه ها بهره جویی کرده اند.

### ... دیگر گاه روزانه ها ...

<http://rouzaneha.org/GahRouzaneh/DigarGahRouzaneha.htm>

فهرست موضوعی «گاه روزانه ها ...»: [ادبی تاریخی](#) [سیاسی](#) [دینی](#) [مارکسیستی](#) [ویژه نامه ها](#)



[از نگاه فریدون ایلینی](#) [انظر](#) [نوشته های سیاسی](#) [نوشته ها و ترجمه های پراکنده](#) [گالری عکس](#) [فریدون، دانشی که رفت ...](#)



[... از نگاه دیگران](#) [عکسهای شاعران و نویسندگان و ...](#) [کتاب و نشریه](#) [آوا](#) [نما](#) [ایران در نشریات فرانسوی زبان](#) [رویدادهای ایران و جهان در امروز](#)



[از نگاه آزاد \(م. ایلینی\)](#) [گالری عکس](#) [منتشر شده های 1381](#) [منتشر شده های 1382](#) [منتشر شده های 1383](#) [منتشر شده های 1384](#) [منتشر شده های 1385](#) [چرا «آزاد» و نه «حید»؟](#)